

پی آمدهای شکنجه‌ی سیاسی و مسئله‌ی واگشت‌پذیری: بحثی فراسوی بیماری در فرد

این نوشته فشرده‌ای است از برخی نتایج تحقیقی در باره تأثیرات شکنجه سیاسی و مسئله‌ی واگشت‌پذیری. موضوع به تفصیل در پایان‌نامه‌ی دکترای نویسنده در رشته‌ی روانشناسی بالینی^۱ بررسی شده است. قسمتی از این مقاله نخستین بار در گفتگوی رادیویی نویسنده با برنامه‌ی «مسائل حقوق بشر» صدای آلمان، زیر عنوان سرکوب و آسیب‌دیدگی اجتماعی مطرح شده است. نظرات ابراز شده در این مقاله تنها گونه‌ای از نگرش به موضوع شکنجه و زندان از نظر روانشناسی است. بحث در باره اینکه آیا به فرد شکنجه شده باید به عنوان بیمار نگریست یا نه، در روانشناسی همچنان ادامه دارد. با توجه به این که در فرهنگ ما بحث در مورد شکنجه و پیامدهای آن تازگی دارد، از خواننده‌ی این مقاله دعوت می‌شود به نظریات ذکر شده بعنوان نمایی در مورد ترومای شکنجه بنگرد. امید است که این مقاله بتواند به بحث و گفتگو در باره نظریات گوناگون در این زمینه دامن زند.

شکنجه سیاسی

جای تأسف است که در جهان امروز عرصه‌های متعددی موجودند که در آنها افراد برای حفظ منافع خویش به اعمالی غیر انسانی علیه هموعان خود دست می‌زنند. برای نمونه، تحقیقاتی که در باره شکنجه انجام شده‌اند نشان می‌دهند که شکنجه در بین گروه‌های شیطان‌پرستی که به طور عمد در غرب هستند، در میان دست‌اندر کاران خرید و فروش مواد مخدر، و در چرخه خشونت خانوادگی رایج است^۲. هدف اصلی استفاده از شکنجه در زمینه‌های ذکر شده مهار کردن افراد درگیر است؛ شکنجه‌ی سیاسی اما به دلیل آن که به دست مأموران رسمی دولت‌های مستبد و برای سرکوب مخالفان به کار می‌رود با مواردی که پیشتر از آنها نام برده شد متفاوت است. شکنجه سیاسی، یکی از سلاح‌های موفق علیه دموکراسی است. از آن برای تخریب فرد و اشاعه و رواج رعب و وحشت در جامعه استفاده می‌شود. یکی از هدف‌های اعمال شکنجه‌ی سیاسی ایجاد تغییر در فرهنگ است تا محیطی بوجود آید که در آن افراد به خاطر صیانت نفس و حفظ جان خویش خاموشی پیشه کنند.

«جامعه‌ی بین‌المللی پزشکی» در نشست سال ۱۹۷۳ خود در توکیو شکنجه را این گونه تعریف کرد: «شکنجه اعمال رنجی جسمی و یا روانی است که توجیه‌ناپذیر، به عمد و بطور منظم، سیستماتیک و خودسرانه از طرف افراد یا به دستور مأموران دولتی انجام گیرد تا فردی را مجبور به دادن اطلاعات، اعتراف کردن یا هر عمل دیگر کنند.» همچنین، کانون اصلی تعریفی که سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۴ از شکنجه بدست داد

بدین قرار است که شکنجه عملی است که به وسیله ماموران دولت به عمد و برای ایجاد درد شدید جسمی یا روانی انجام می‌گیرد.

اما هیچ‌کدام از این تعریف‌های قانونی شکنجه نمی‌توانند بیانگر شدت و عظمت رنجی باشند که قربانیان شکنجه متحمل می‌شوند. در حالی که وارد آوردن درد ویژگی اصلی شکنجه است، هدف نهایی آن به ناپودی کشاندن انسانیت قربانی خود است. تغییری که با اعمال شکنجه در دنیای قربانی بوجود می‌آید، همه جانبه بوده، بر تمامی روابط او تاثیر می‌گذارد. آثار جسمی شکنجه برای جان بدربرده تا پایان عمر یادآور دوران شکنجه و زجرش است.

برخی از تأثیرات روحی-روانی و جسمی‌ای که شکنجه بر روی قربانی خود می‌گذارد بلافاصله و موقتی‌اند و برخی دیگر بطور مزمن با جان‌بدربرندگان باقی می‌مانند. برخی از این تأثیرات در جدول زیر (جدول ۱) نشان داده شده‌اند. موردهای ذکر شده در اینجا مجموعه‌ای است از نتایج تحقیق نویسنده، که در آن گروهی از جان‌بدربرندگان از شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی ایران شرکت داشته‌اند. یقین است که این جدول همه عارضه‌های ناشی از شکنجه را در بر نمی‌گیرد.

جدول ۱: عارضه‌های شکنجه

دائمی	بلافاصله	
زخمهایی که سالها جایشان باقی‌ست و قربانی را به یاد لحظه‌های شکنجه می‌اندازند، بیماری کلیه، دردهای مزمن، میگرن، از دست دادن شنوایی، بیماری ریه، فلج شدن عضو بدن	از کار افتادن کلیه، شکستگی استخوان، نرمی استخوان، ورم کردن پا، کاهش شدید وزن، پارگی رگها، بیهوشی، عفونت خون، مرگ	جسمی
افسردگی، اضطراب، بیقراری، خودکشی، کابوس، جهش به گذشته (فلش بک)، انتظار حمله، مشکل در یاد گرفتن مباحث جدید، دشواری در آغاز کردن کارهای نو، کاهش حس شجاعت، نیاز عاطفی شدید	گریه‌ی هیستریک، با خود حرف زدن، از دست دادن تمرکز فکر و اعصاب، کابوس، خودکشی، افسردگی، ترس و اضطراب، هذیان، شنیدن صدا و دیدن اشکالی که وجود خارجی ندارند، از دست دادن اعتماد به خود، بروز بیماری روانی	روحی-روانی
دوری گزیدن از جمع، ناتوانی تحمل شرکت در جمع بزرگ، اختلال در زندگی زناشویی، اختلال در روابط اجتماعی، دشواری در سازگاری با هر موقعیت جدید در زندگی از قبیل موقعیت کاری	دوری گزیدن از جمع	روانی-اجتماعی

پرداختن به تأثیراتی که شکنجه بر روی فرد قربانی باقی می‌گذارد و تلاش در جهت درمان آن از اهمیت بسیاری برخوردار است. همزمان بایست به این نکته توجه داشت که در بررسی ترومای شکنجه، جدا در نظر گرفتن قربانی از جامعه و کنکاش در ترومای شکنجه او به تنهایی، موجب می‌شود که فرد شکنجه شده را خارج از چارچوب آسیب دیدگی‌اش ببینیم و به جای پرداختن به سیستم‌های بیماری که منجر به وقوع چنین فاجعه‌ای شده است، آن را طبیعی جلوه داده، به دنبال بیماری درون فرد بگردیم.

گذشته از این، ترومای شکنجه تنها یکی از اشکال ترومایی‌ست که جان بدربرندگان تجربه می‌کنند. بطور مشخص، در چارچوب ترومای سیاسی در ایران، دوران فرار، دستگیری، شکنجه و بازجویی، محاکمه، تنبیهات دوران زندان، وضعیت زندگی در زندان، شرایط آزادی، دوران بعد از آزادی، و برای جان بدربرندگان در تبعید، از دست دادن هویت و جایگاه اجتماعی، از دست دادن روابط و وابستگیهای اجتماعی و خانوادگی و زندگی و دشواری بازسازی دوباره آن در تبعید، همه و همه زنجیره‌ای به هم بافته شده هستند. این زنجیره تصویری از تروما را عرضه می‌کند که در آن تنها پرداختن به فرد و تجربه شکنجه او امکان بررسی و رسیدگی به این آسیب دیدگی پیچیده، چند لایه ای و مداوم و ریشه‌های تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن را از ما می‌گیرد. به همین منظور لازم است که در اینجا به اختصار به مفهوم آسیب دیدگی اجتماعی بپردازیم.

آسیب دیدگی، آسیب دیدگی روانی، و آسیب دیدگی اجتماعی

ریشه لغتی **trauma** به معنی «آسیب دیدن» است. هنگامی که از شخصی «آسیب دیده» سخن در میان است، پیش از هر چیز گمان می‌رود که عضوی از بدن او صدمه دیده است. اما در علم روانشناسی بحث «آسیب دیدگی» یا «ضربه روانی» زمانی مطرح می‌گردد که در باره اختلالاتی سخن گفته شود که بر اثر یک حادثه‌ی ناگوار در احساسات، توانایی‌ها، روابط و دیدگاه‌های انسان نسبت به خود و به دنیای پیرامونش بوجود آمده باشد. این حادثه، بنا به تعریف، غیر قابل پیش‌بینی است و شدت آن ورای فشارها و نگرانی‌هایی است که افراد در زندگی روزمره‌شان با آن سر و کار دارند. در مورد تجربه‌هایی چون شکنجه، زندان، فرار و تبعید اما آسیب دیدگی روانی توضیحی نا کامل است. بنابراین در این رابطه تعریف جامع تری لازم است که بتواند بیانگر عمق حوادث پی‌درپی ناگواری باشد که جان بدر بردگان در این موارد تجربه کرده اند.

«آسیب دیدگی اجتماعی» بعنوان مقوله‌ای نو به ما اجازه می‌دهد که با اینکه به فرد به عنوان قربانی اصلی شرایطی مثل زندان و شکنجه نگاه می‌کنیم، او را جدا از کل جامعه ببینیم. به این معنی که با تکیه به این مقوله ما به دنبال بیماری در فرد نگشته بلکه به ماهیت و چگونگی رابطه فرد و جامعه در چارچوبی اجتماعی و به تجربیاتی که فرد را به عنوان عضوی از جامعه تحت تأثیر خود قرار می‌دهد نگاه می‌کنیم تا به واقعیت‌های تاریخی‌ای پی ببریم و با آنها برخورد کنیم، که این آسیب دیدگی را به وجود آورده‌اند.

بر خلاف ضربه‌ی روانی که بر اثر یک واقعه‌ی غیر منتظره به وجود می‌آید، آسیب دیدگی اجتماعی نتیجه‌ی حوادث پی‌درپی ناگواری است که نه تنها لزوماً غیرقابل پیش‌بینی نیستند، بلکه می‌توانند به وسیله‌ی سیستم حاکم برنامه‌ریزی هم شده باشند و بطور سیستماتیک بر جامعه تحمیل شوند. آسیب دیدگی اجتماعی نتیجه برخورد طبیعی فرد با روابطی است که بر اساس شرایطی غیر انسانی و ناشی از استبداد حکمفرما بوجود می‌آید. بنابراین آسیب دیدگی اجتماعی جزئی از یک وضعیت باصطلاح طبیعی غیرطبیعی است. یعنی افراد عکس‌العمل‌های طبیعی نسبت به شرایطی نشان می‌دهند که به خاطر سیستم استبدادی حاکم به وجود آمده و

جزیی از زندگی طبیعی انسان‌ها نیستند و نباید باشند. بعنوان مثال، مادری فرزند خود را زیر نام پیروی از دین به مأموران نظام تحویل می‌دهد.

برای درمان آسیب دیدگی اجتماعی نه تنها درمان فرد آسیب دیده، بلکه برخورد به شرایطی لازم است که باعث بروز این آسیب دیدگی می‌شود، زیرا در صورت دست نخورده ماندن این شرایط نه تنها این آسیب دیدگی مزمن می‌شود بلکه نسلهای بعدی را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد. برای نمونه یکی از ضروریات برای قدم برداشتن در جهت درمان فرد و جامعه، اعاده حیثیت به خانواده هایی است که به وسیله جنگ روانی (از قبیل شیوع اخباری مبنی بر عقد قبل از اعدام دختران مجاهد در سالهای دهه ۱۳۶۰) و زندانی شدن فرزندان خود آبرو، منبع معاش و روابط اجتماعی شان را از دست دادند.

نگرش به آسیب دیدگی ناشی از خشونت سیاسی از این دیدگاه به ما اجازه می‌دهد تا در مورد پدیده دیگری که مربوط به شرایط محدود کننده است بپردازیم و تنها بر روی پی آمدهای تخریبی شکنجه و زندان مکث نکرده بلکه به واگشت پذیری^۳ انسانها یا توانایی دوباره روی پا ایستادن آنان بها دهیم. با اینکه ممکن است بعضی شرایط خاص آسیب دیدگی را وخیمتر کنند، همانطور هم ممکن است که انسانها را به سوی رشد سوق بدهند.

واگشت پذیری

واگشت پذیری مفهومی است در روانشناسی آسیب دیدگی^۴، مفهومی که از میان وقایعی در زندگی برمی‌خیزد که فراسوی سختیها و مشکلاتی هستند که انسان بطور روزمره ممکن است آنها را تجربه کند و به همین دلیل به فرد فشاری مهلک و شدید وارد می‌آورد. از همین رو در جایی که شرایط سخت و فشار موجود نیستند واگشت پذیری جایی ندارد و استفاده از این مفهوم برای توضیح موقعیت و برخورد شخص به مسایل عادی بی‌معنی و اشتباه است. به گفته بیکر (۱۹۹۲)^۵ جان بدربرندگان به سه طریق متفاوت زندگی خود را پیش می‌برند که عبارتند از: منفی^۶ (نگاتیو)، انطباقی^۷ (اداپتیو)، و سازنده^۸ (کانستراکتیو).

جان بدربردگی از نوع منفی نمایانگر عملکرد اجتماعی و فردی است که کارکردهای اجتماعی جان بدر برده را مهار (inhibit) می‌کند. این رفتار شخص شکنجه شده را به دام بخشهای منفی ترومای خود می‌اندازد و معمولاً به سلوک خودبینی و خودخواهی افراطی^۹ (اکسترم اگوتیزم) می‌انجامد که در آن تروما بر تمامی جنبه‌های زندگی فرد تسلط پیدا میکند. در نتیجه چنین فردی یا در مورد گفتگو در باره تجربیات ناگوارش افراط به خرج میدهد یا آن را به تابویی تبدیل می‌کند که در مورد آن حتی اشاره‌ای نباید کرد و سخنی نباید گفت. این افراد معمولاً بسیار منفعل هستند یا از سوی دیگر در روابط خانوادگی یا شغلی شان با دیگران خشونت زیاد به خرج میدهند. چنین رفتاری باعث می‌شود که روابط آنان با اطرافیان شان تنش‌زا بوده، رفته رفته پیرامونشان از روابط اجتماعی خالی شده و خود را تنها ببابند.

جان بدربردگی از نوع انطباقی از آن نوع است که در آن به نظر می‌رسد که فرد از نظر شخصی و شغلی به سازگاری با ثباتی دست پیدا کرده است، اما با مشاهده نزدیکتر می‌توان دید که این انطباق هنوز بطور بنیادی دارای ماهیتی خودمرکز^{۱۰} (اگو سانتریک) و خودیاور (سلف-سروینگ) است. جان بدربرده انطباقی بطور واقعی تلاش می‌کند تا تمامی روابط گذشته، بخصوص تمامی آنچه را که زمانی از دست داده بازسازی کند. او زیر عنوانی چون حفظ فرهنگ چنین رفتاری را توجیه می‌کند. اندیشه یا عملکرد چنین جان بدربرده‌ای ذره‌ای فراتر از ترومایی نمی‌رود که خود فرد، فامیل یا جامعه‌اش تجربه کرده است. او انرژی عظیمی را تنها برای گروه خود یا در ارتباط با کشور خود بکار می‌برد در حالی که در رابطه با ستمی که بر گروههای دیگر وارد می‌شود

خاموشی می‌گیرند و دست به عمل نمی‌زنند. با اینکه به نظر می‌آید که این افراد از نظر شغلی و شخصی افرادی موفق‌اند ولی نتوانسته‌اند تجربیات ناگوار خود را در راه ایجاد روابط عمیق انسانی یا تعهدی برای پاسداشت همگانی و جهانی حقوق بشر به کار گیرند.

جان‌دردی از نوع سازنده به آن نوع واکنشی به تروما گفته میشود که در آن فرد از تجربیات ناگوار خود دانش و خردی کسب می‌کند که روی تمامی روابط او بطور مثبت تأثیر می‌گذارد. به نظر می‌رسد که جان‌دردیده سازنده به واسطه حساسیتهای عمیق انسانی و قابلیت درک و همدلی با موقعیت انسانهای دیگر با ترومای خویش کنار می‌آید، نه به این معنی که تجربیات ناگوارش را فراموش کند بلکه به این مفهوم که از تجربیاتش برای درس‌گیری و همچنین آموزش دادن در مورد اعمال غیر انسانی‌ای بهره می‌گیرد که برخی انسانها در شرایطی خاص علیه انسانهای دیگر مرتکب می‌شوند. این افراد بنا به سرشت شخصی شان، غالباً در حرکت‌های مختلف اجتماعی از قبیل نویسندگی، کارهای هنری یا فعالیت مستقیم سیاسی شرکت می‌کنند. اینان نمایانگر برخورداری از سلامت روان هستند و از خود درجات بالایی کارکرد و رفتار اجتماعی، سازگاری روحی و انطباق با شرایط را نشان می‌دهند.

این که چرا برخی از انسانها واگشت‌پذیرند و برخی دیگر در قعر ترومای خود دست و پا زده و توانایی برخورد با جنبه‌های منفی تجربیات خود را ندارند بحثی است که در روانشناسی همچنان ادامه دارد. بسیاری از محققین این علم ریشه‌ی واگشت‌پذیری را چندگانه میدانند. بطور مثال، «جامعه‌ی روانشناسی آمریکا»^{۱۱} شخصیت فردی، عزت نفس، سرشت شخصی و نوع پیوند و دلبستگی بین فرد در کودکی و پروراندگی او^{۱۲} را از جمله تأثیراتی می‌داند که در واکنش به وقایع ناگوار نقش عمده‌ای بازی می‌کنند. تحقیق نویسنده در این زمینه در باره جان‌دردیردگان زندانهای جمهوری اسلامی، نشان داد که منشأ واگشت‌پذیری در باورهای جمعی، از جمله اعتقادات خانوادگی و جهان‌بینی است. مضاف بر آن، واگشت‌پذیری افراد خود را به شکل تبدیل عقاید گروهی ایشان به زمینه وسیعتر حقوق بشر و مفهومی به نام فراسویی^{۱۳} (ترنسندنس) بروز داد.

در ادامه به بخشی از پژوهش اشاره می‌کنیم که در مورد افرادی است که تحقیق مورد بحث با شرکت آنان امکان‌پذیر شد. امید است نتایج بدست آمده بتواند کمکی باشد در جهت پرورش انسانهای واگشت‌پذیر و گامی باشد در راه استفاده از منابع فردی و جمعی برای بهبود حال جان‌دردیردگانی که گذر از تجربیات فاجعه آمیز خود را ناممکن می‌انگارند.

مقاومت در زندان

انتظارها! انتظار از خود و پاسخ به انتظارات دیگران در پایداری افراد در زندان نقش عمده‌ای بازی کرد. این امر به ما می‌آموزد که، در چارچوب ترومای سیاسی در ایران، توانایی مقاومت در برابر فاجعه‌هایی چون زندان و شکنجه از انتظارات خانوادگی و اجتماعی/گروهی برمی‌خیزد. برای نمونه، در پاسخ به این پرسش که «به گذشته خود که نظر می‌افکنید فکر می‌کنید چه عواملی به شما کمک کرده‌اند که با وجود تجربیات زندان و شکنجه باز هم امیدوار باقی بمانید؟» یکی از شرکت‌کنندگان در تحقیق چنین گفت:

در واقع یکی از عواملی که در زندان به من کمک کرد، به اصطلاح آن اعتقادی بود که من به علم داشتم و در مقابل آن عدم اعتقاد به مسائل به اصطلاح ماوراءالطبیعه و اینجور چیزها بود. همچنین ضدیتی قوی با بی‌عدالتی در من وجود داشت. عاملی دیگر توقعی بود که دیگران از من داشتند و من می‌دانستم که این توقع وجود دارد. یعنی من میدانستم که در بیرون خیلی‌ها روی من حساب می‌کنند

و من میخواستم که به اصطلاح ناامید نشوند. بخصوص می دانستم که همسر من این توقع را از من دارد و این مسئله خیلی روی من اثر داشت که نمی خواستم که او راجع به من به اصطلاح سرشکسته باشد. و البته در کنار این مسئله تجربیاتی که آدم دارد و توقعی که کلا از خودش دارد خیلی مؤثر است. یعنی حقیقت این است که من این توقع را از خود داشتم که اگر اینجا در این مسئله شکست بخورم، دیگر در همه زندگی ام نمیتوانم سرم را بلند کنم. یعنی می دانستم که دیگر من آدم عادی ای نمی توانم باشم و نمی خواستم آن جور باشم. یعنی خصوصیات فردی ام در این مورد کمک کرد به اضافه اعتقاداتی که واقعاً داشتم و توقعی که دیگران از من داشتند.

خانواده ها بر اساس تجربیات و جایگاه خود در اجتماع باورهای جمعی ای در مورد جهان پیرامون و جامعه شان می آفرینند. معیارهای خانوادگی بر اساس همین اعتقادات جمعی شکل می گیرند. از این گذشته، این باورهای جمعی خانواده را به یکپارچگی، وحدت، و تجربیات سازمان یافته ای مجهز می نمایند تا اعضای آن بتوانند ناملازمات را درک کرده از آن بطور مثبت بهره گیرند.

پایبندی قاطعانه به عقاید خویش. مثالی که پیش از این آورده شد نمایانگر نقشی است که پایبندی قاطعانه به ایدئولوژی، از هر نوع، در پایداری و مقاومت در برابر ناملازمات بازی می کند. سیستم های باوری در واگشت پذیری نقش بسیار مهمی ایفا می کنند. این مسئله در مقایسه میان زندانیان شکنجه شده^{۱۴} سیاسی و عادی در ترکیه و همچنین میان مارکسیست ها و یهودیانی که در اردوگاه های نازی ها زندانی بوده اند^{۱۵} دیده شده است. انسان ها با پیدا کردن معانی در تجربیات خود است که می توانند با نابسامانی ها و سختی های زندگی روبرو شوند و این دست یابی به معانی در میان نابسامانی ها و سختی ها با تکیه بر تجربیات نسل های گذشته، دنیای اجتماعی اطراف، و باورهای مذهبی، ایدئولوژیک و فرهنگی است که انجام پذیر است.

دگرگونی. مربوط است به تغییرات در نظریات جان بدربرندگان بعد از زندان. بنابراین با این که نظریات این افراد در مراحل مختلف زندگی شان بارها شکلی نو به خود گرفته است، این مفهوم به طور مشخص تغییرات بعد از زندان را در بر می گیرد. این مقوله شامل مضمون هایی است که در زیر می آید:

رشد فردی در کشاکش ناملازمات. تخیل انسان می تواند او را به ماورای موقعیت های دشوار و طاقت فرسا برده و به او کمک کند تا در تصورش امکاناتی جدید برای خود پپروراند تا از این راه به بهترین نحو با شرایطی مصیبت بار دست و پنجه نرم کند. وقتی که انسان توانایی این را دارد که در گیراگیر موقعیتی فاجعه آمیز، سخت یا شکست آور همزمان موقعیتی سازنده ببیند و از آن به عنوان انگیزه ای قوی برای رشد و تغییر بهره جوید، واگشت پذیری برآمد پیدا می کند. این قابلیت در مورد جان بدربرندگان شرکت کننده در تحقیق مورد بحث مشاهده شد. برای مثال یکی از شرکت کنندگان چنین توضیح داد:

...، آخر شب تلویزیون بود. تلویزیون تصویر یک گل را نشان داد. برنامه هایش را این جوری تمام میکرد. بعد یک تکنوازی سه تار پخش کرد که از عبادی بود، در دستگاه اصفهان. بعد همه بند همین جور میخکوب شده بودیم. یعنی من خودم اصلاً صدا آنقدر اذیتم کرد، رفت، مثلاً آن صدا آوا

شد در رگ و پیام. برای من آن صدا در آن لحظه خیلی خوش بود. پیش خود گفتم اگر ما از اینجا سالم بیرون رفتیم، می‌رویم ببینیم این صدا را می‌توانیم در بیاوریم یا نه. بسیار محو آن صدا شدم. یکی از کارهایی که الان آمده‌ام بیرون (انجام می‌دهم)، سر پیری معرکه‌گیری بود. دنبال این صدا رفتم، چند ماهی کلاس رفتم، البته آن صدا هیچوقت در نیامد، ولی بهرحال کلاس سه تار رفتم و بعد یک سه تار گرفتم... اتفاقاً برخی جاهایی که بچه‌ها مراسم گذاشتند... ضمن این که سخنرانی کردم، ساز هم برایشان زدم. البته همین داستان را برایشان توضیح دادم. گفتم که آقا، من ساز حرفه‌ای نمی‌زنم، شما هم برای شنیدن ساز من اینجا نیامده‌اید، ولی بهرحال این یادآوری یک خاطره‌ست.

مثال ذکر شده نمایانگر این مفهوم است که در پاسخ به موقعیت های طاقت فرسایی که انسان را محدود می‌کنند منابعی جدید قابل رشد و پیدایش‌اند و این خود عین واگشت‌پذیری است.

تجدید نظر در نگرش به مسائل حقوق بشر. این مضمون در رابطه با تغییراتی است که در نظریات افراد به‌وجود می‌آیند. با این که افراد طرف‌گفتگوی پژوهشی بر سر اعتقاد خود به مسئله عدالت اجتماعی و مبارزه برای حقوق انسان‌ها باقی ماندند موضع‌شان این بار، یعنی پس از آزادی از زندان، از روی اطلاعات بیشتر بود و انتخاب‌شان این بار دیگر حالتی شخصی داشت. آنان قربانی کردن فرد را دیگر لازمه شرکت در مبارزه بر علیه بیداد نمی‌دانستند. قدم‌هایی که این‌بار برمی‌داشتند نه صرفاً از روی انطباق با گروهی مشخص بلکه برای حمایت از حقوق همگانی انسان‌ها و پایان دادن به خشونت سیاسی بود. برای مثال یکی از شرکت‌کنندگان در تحقیق چنین گفت:

... کلا تلاش من این است که الان که زنده مانده‌ام، اینجا هستم، فکر میکنم که وظیفه‌ای دارم در قبال انسانهایی که رفتند و خودشان ندانستند که باید می‌رفتند یا نمی‌رفتند. ولی به‌صورت با تمام آرزوهایشان، با تمام آرمانهایشان رفتند. فکر می‌کنم که الان هم این وظیفه را دارم که در راه آنها، نه به شکل مثلاً سیاسی صرف، بلکه بعنوان نمودی که حاصل آن تجربه‌ها، حاصل آن زندگی‌هاست، بیان بکنم که به اصطلاح بر ما چه رفت، بر ما چه گذشت. من موجودی هستم جدید، یعنی نتیجه تمام آن فشارها، تمام آن سختی‌ها، تمام آن روزها و شبهایم. بچه‌ها را می‌بردند و اعدام می‌کردند، ... حتی نمی‌توانستیم اسمشان را ببریم، یا مثلاً مراسمی برایشان بگیریم... فقط در ذهن ما می‌ماند، در خاطر ما می‌ماند. الان هم همه آنها در خاطرمان هستند. و تمام تلاشم این است که مثلاً در خدمت همان‌ها باشم، برای به اصطلاح آرمان‌هایشان، تفکرشان، برای این که دیگر کسی مثل آنها اعدام نشود و شکنجه نشود، یا مثل خودم شکنجه نشود.

حافظه تاریخی. حافظه تاریخی به صورت فردی و مشترک پایه هویتی جمعی است که یادآور و حافظ خاطره قربانیان خشونت سیاسی است. یادآوری و نگاهداری از این خاطرات اجازه می‌دهد تا حقانیت مبارزه قربانیان برای حقوق انسان‌ها و برقراری عدالت بازسازی شود. حافظه تاریخی بازسازی نام قربانیان و خانواده‌های آنان را تسهیل کرده، بدین وسیله اعتبار و شرف آنان را دوباره به اثبات می‌رساند تا جامعه بتواند بطور همگانی به

سوی ترمیم یافتن قدم بردارد. همچنین، حافظه تاریخی، برای حمایت از نسل‌های آینده، اشخاص و دستگاه‌هایی را که دست به نقض حقوق بشر و جنایت بر علیه بشریت زده‌اند مسئول می‌داند و خواهان پاسخگویی آنها می‌شود. یکی از شرکت‌کنندگان در پژوهش در مورد حافظه تاریخی چنین می‌گوید:

... آنچه بر دو نسل از انسانهای دگراندیش، که می‌شود گفت نخبگان جامعه بودند، رفته، و مهمترین فرازش ماجرای کشتار بزرگ در سال شصت و هفت بوده است، باید فراموش نشود. من یکی از شاهدان زنده‌ی این ماجرا هستم. با توجه به مشاهدات خودم، مسئولم که هر جایی که بشود گفت، باید با صدای بلند گفت، فاش گفت و همه جانبه گفت. مهر سکوتی بر لبهای زندانیان بوده است. اکنون چند سالی بیشتر نیست که این مهر را باز کرده‌اند. آرام آرام ماجراها را بازگو می‌کنند. یخشان دارد باز می‌شود. به تعداد افراد زندانی، روایت و شهادت وجود دارد. همه آنها می‌توانند واقعی باشند. من ادعای این را ندارم که شهادت من مثلاً از ماجرای شصت و هفت کاملترین شهادت است. این یک روایت شخصی است... برای همین است که الان بعد از آن همه سال که از کشتار بزرگ می‌گذرد هنوز کسی از دو جریان فعلاً موجود در قدرت، یک کلمه راجع به آن کشتار حرف نزده است. هنوز نگفته‌اند در پایان جنگ چرا آن تصمیم را گرفتند. ایران داشت به جامعه‌ی جهانی برمی‌گشت، صلح می‌شد، قطعنامه پذیرفته می‌شد. چگونه این تصمیم را گفتند که بیایم چهار پنج هزار نفر را بکشیم. حتی بعضی از اصلاح‌طلبان فعلی، در این ماجرا بودند. در بهترین شکلش می‌شود گفت که آدمها تغییر می‌کنند. من هم معتقدم که آدمها تغییر می‌کنند. مگر خود ما تغییر نکرده‌ایم؟ ولی آنان باید بگویند چرا آن موقع آن گونه اندیشیدند. و الان که گونه‌ای دیگر می‌اندیشند، چه تضمینی وجود دارد که فردا فکر سابقشان تکرار نشود. این نه برای خود ماست، بلکه حداقل برای نسل فردا می‌گوییم. یعنی امیدوارم این بلا بر سر بچه‌های فردا نیاید. من حداقل از زاویه‌ی دید صنفی خودم به‌عنوان زندانی سیاسی پیشین نگاه می‌کنم و می‌گویم می‌تواند یک گارانتی وجود داشته باشد. لازم است، زیرا می‌گویند ما ملت فراموشکاری هستیم... هنوز قبر این بچه‌ها را علنی نکرده‌اند هنوز نگفته‌اند چرا این کار را کردند... وظیفه‌ی من این است که در حد خودم بکوشم این موضوع فراموش نشود. وصیتنامه‌ی خیلی از بچه‌ها هنوز در سینه‌ی من است. زنده نگاه داشتن یاد آنها فقط وظیفه‌ی من نیست، وظیفه‌ی تو هم هست. وظیفه‌ی ماست که نگذاریم این موضوع فراموش بشود. ... جمهوری اسلامی نشان داد که پای منافعش که به وسط بیاید، برایش پیرمرد بهایی ۸۵ ساله با جوان اقلیتی مثلاً ۱۴ ساله یا مجاهد ۱۵ ساله هیچ فرقی ندارد. همه را می‌گذارد سینه‌ی دیوار. یعنی بر طبق خط شاقول معرفتی انسانهای ایدئولوژیک مثل آقای خمینی و بقیه‌ی دست‌اندرکاران، انسان دگراندیش یا باید به باماباش تبدیل بشود یا به نیست باش ... من نمی‌خواهم آن ماجراهای گذشته را فراموش کنم و بی‌خیال باشم. من هر قدر که بتوانم و توان داشته باشم، هر سال این ماجراها را تکرار می‌کنم. خسته نمی‌شوم از تکرار ده‌ها بار و صد باره‌ی این مسائل. این یکی از چیزهایی است که دیگر اسمش نه وظیفه‌ی انقلابی، بلکه جهتی است که بخشی از زندگی من بوده و هست. از این کار خسته نمی‌شوم.

عقاید فرارونده این گروه از جان‌بدریرگان دارای معانی و مقاصدی است که فراسوی شخص قدم می‌گذارد. تفکر از این نوع در مورد تجربیات فاجعه‌آمیز خود به این افراد انگیزه بخشیده، به زندگی شان شفافی و روشنی داده و تسلی بخش عذاب آنان است.

هدف از ارائه‌ی این بخش از نتیجه تحقیق مذکور در مورد شکنجه این بود که خواننده را با مفاهیم واگشت پذیری و آسیب دیدگی اجتماعی آشنا کرده زمینه نگرشی نو به مسائل جان‌بدریردگان از شکنجه و چگونگی برخورد آنان با تجربیات فاجعه‌آمیزشان فراهم شود. مهم آن است که به خاطر بسپاریم که درمان فرد شکنجه شده امری لازم اما جدایی‌ناپذیر از رسیدگی به شرایط اجتماعی سیاسی و تاریخی‌ای است که ترومای بازمانده را احاطه می‌کند. در این راه درمانگر نمی‌تواند موضعی بیطرفانه اختیار کند و همراهی او با جان‌بدریرده گامی است برای اثبات حقایقی که آنچنان فجیع‌اند که جان‌بدریردگان از گفتن آنها عاجزند. درمانگر باید بخاطر بسپارد که تمامی جان‌بدریردگان دنبال عدالت می‌گردند و عدالت‌جویی می‌تواند در جایی آغاز شود که جان‌بدریرده احساس می‌کند که باورش دارند.

¹ Ghahary, N. (2003). *Squelae of political torture: Narratives of trauma and resilience by Iranian torture survivors. Doctoral Dissertation. Seton Hall University. <http://www.shu.edu>.*

² Dross, P. (1999). *Survivors of politically motivated torture: A large, growing, and invisible population victims*. Retrieved March 22, 2001, from <http://www.ojp.usdoj.gov/ovc/infores/motivatedtorture/torture.txt>.

³ Resilience

⁴ Psychology of Trauma

⁵ Baker, R. (1992). Psychosocial consequences for refugees seeking asylum and refugee status in Europe. In M. Basoglu (Ed.), *Torture and its consequences: Current treatment approaches* (pp. 83-101). Cambridge: Cambridge University.

⁶ Negative

⁷ Adaptive

⁸ Constructive

⁹ Extreme Egotism

¹⁰ Egocentric

¹¹ American Psychological Association. (1996). Basic behavioral science research for mental health vulnerability and resilience. *American Psychologist*, 51(1), 22-28.

¹² Attachment

¹³ Transcendence

¹⁴ Basoglu, M., Parker, M., Ozmen, E., Tasdemir, O., Sahin, D., Ceyhanli, A., Incesu, C., & Sarimurat, N. (1996). Appraisal of self, social environment, and state authority as a possible mediator of posttraumatic stress disorder in tortured political activists. *Journal of Abnormal Psychology*, 105 (2), 232-236.

¹⁵ Eitinger, L. (1975). Jewish concentration camp survivors in Norway. *Israel Annual Of Psychiatry*, 13, 321-334.